



• پنج‌شنبه ۲۰ دی ۱۳۹۷ • شماره ۱۳۳۲

حدیث روز

امام رضا(ع): مردم دو گونه‌اند: یابنده‌ای که [به یافته‌اش] بسنده نمی‌کند، و جوینده‌ای که نمی‌یابد.

بحار الانوار

ذکر روز پنج‌شنبه

صد مرتبه «لا اله الا...الملك

الحق المبین»

ذکر روز جمعه

صد مرتبه «اللهم صل علی

محمد وآل محمد»

در محضر بزرگان

به‌دانی‌ای‌ات مغرور نشو

شهید مطهری در تفسیر سوره عبس فرمودند: گاهی خدای متعال پیغمبر را به شدت مورد عتاب قرار می‌دهد و این درس بزرگی است. ما چهار روز به مدرسه می‌رویم، بعد اگر کسی به کار ما ایراد بگیرد، ز منین و آسمان را یکی می‌کنیم. خدای متعال پیغمبرش را در جریان وحی تکمیل می‌کند و در همین خلال او را مودب می‌کند. این است که پیغمبر رحمت فرمود: «خدا من را ادب کرده و خوب هم ادب کرده است.» یعنی خدا آدایی را که برای یک پیغمبر لازم است، در طول عمر آن پیغمبر به او تعلیم داده‌است....

بر گرفته از «آشنایی با قرآن»

ریشه ضرب‌المثل

شستش خبر دار شد

قلابی را که ماهی گیران با آن ماهی می گیرند، شست می گویند. به کار بردن واژه شست برای قلاب ماهی گیری احتمالا به این دلیل است که شست ماهی گیر در داخل یک سر نخ قلاب ماهی گیری قرار می گیرد. هنگامی که ماهی قلاب ماهی گیری را در آب می خورد و به تکیاوی می افتد، ماهی گیر قبل از هر چیزی «شستش خبر دار می شود» و می فهمد که ماهی در دام افتاده‌است.

بریده کتاب

بار و یا هیمان ثروت مند یم

رویاها نیروی لازم برای تغییر جهان هستند و تاریخ متعلق به کسانی است که رویاهای بزرگ در سر دارند. مردم بار و یا هیاشان دیگر فقیر نیستند، هر کس به اندازه رویا هایش ثروت مند است.

«سنگ فرش هر خیابان از طلاست»

اتروو چونگ کیم

قرار مدار



اندکی صبر

سنگ شدم

طاهره کشاورز

به خدا سنگ نبود از اول این صنوبر دی‌بل‌آزارم آتش عشق مرا سوزاند و ز مهر پر نگهی خشکم کرد

مسابقه این کیه؟

چهره تازه

سلام. این هفته با یک چهره هنری مسابقه داریم که این روز ها خیلی دیده میشه و البته تا قبل از کار تازه اش، کسی نمی شناختش. بیشتر از این راهنمایی نمی‌کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۰۹۹۹۲۰۰ پیامک کنید. جواب رو دوشنبه همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می‌کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می‌بینید برنده مسابقه پیش، آقای امیر نظام اهوب هستن که دوباره بهشون تبریک میگییم.



با خانمان

ادامه خاله سوسکه، شغل تجرب دو تاهل

زهرافرنیا اطنزپرداز
تا اونجایی گفتیم که خاله سوسکه رفت بازار. به قصاب رسید. بعد از این که کلی حرف‌های زشت بینشون رد و بدل شد، حرف‌هایی که اگر با گو‌کنم، ممکنه از متن حذف بشه و خب اصلا چه کاریه؟ قصاب بهش گفت: «خاله قزی زنم می‌شی؟ وصله این تنم می‌شی؟ دگمه پیرهنم می‌شی؟ و خاله قزی هم با خودش فکر نکرد این چه طرز خواستگاریه؟ الان طرفت بخواد دگمه پیرهنش بشی، دوروز دیگه کش تنبوش می‌شی در بهترین حالت. نه دوستان! خاله سوسکه خیلی سریع رفت سر اصل مطلب: «اگه من زنت بشم، وصله اون تنت بشم، دگمه پیرهنش بشم، وقتی دعوا من بشه منو با چی می‌زنی؟» می‌خوام بدونین شخصیت اصلی داستان در اون دوره اون قدر مورد ناملامت‌ها قرار گرفته بود که مسئله کتک خوردن بر اش عادی شده بود. فقط می‌خواست وسیله‌اش رو خودش انتخاب کنه. تو ما این داستان حق طلاق و حق فرزند رونمی‌گرفتن، حق انتخاب وسیله کتک خوردن رو می‌گرفتن.

قصاب گفت: «تورو با ساطور می‌زنم.» این جا ماجرا جنایی می‌شه. خب قصاب من، عزیز من! اگه می‌خوای زنتو بکشی، چرا اصلا با هاش از دواج می‌کنی؟ برای خودت می‌گم، سرکشتن ایشون باید بری آب‌خنک بخوری. خاله سوسکه هم که خیلی با ساطور حال نمی‌کرد گفت: «من زن قصاب نمی‌شم. اگر بشم کشته می‌شم.» نمی‌دونیم. شاید اگه قصاب به قلم گوسفند یا به شقه گوشت رو به عنوان آلت قتاله انتخاب می‌کرد، الان با هم از دواج کرده بودن. قصاب داستان ما همیشه چوب صداقتش رو خورده.

به همین ترتیب خاله سوسکه رفت پیش نقال و باز و خیاط و... هیچ کدوم اون طور که خاله سوسکه راضی بشه، برنامه کتک‌زدنش رو نریخته بودن. بالاخره خاله سوسکه رسید به آقا موشه که زده بود زیر آواز و همدیگه رو دیدن و عاشق هم شدن. خاله سوسکه از آقا موشه هم همون سوال معروف رو پرسید و آقا موشه گفت: «با دم نرم و ناز کم.» خاله سوسکه هم که مثل این‌هایی که توی اینستای نویسن «یه روز خوب میاد که فلان و بهمان» و هیچ وقت قرار نیست براشون بهترین‌ها بیاد، نشست و بین کاندیدا‌های بد و بدتر، بدرو انتخاب کرد و زن موش شد و یه عمر زیر مشت و لگد و دم نرم نازکش، زندگی خوبی رو سپری کردند.

نتیجه اخلاقی: اول بازار شوهر نکنین.

سیدسیما

پرونده‌های مجهول

دنیا به روایت تصویر



گتی|میچ| مسابقات گاوچرانی، ایالات متحده

تایخند

● هفته‌ای یک روز هم شده بیایید قاب گوشی هاتون رو در بیارید، لذت ببرید از ساختش. چیه همش قاب، همش ترس از آسیب دیدن و شکسته شدن!
● نمی‌فهمم چه لزومی داره وقتی باتری گوشی داره تموم میشه چراغش چشمک بزنه؟ اون خودش مصرف رو دو برابر می‌کنه که!
● از ساعت ۷ صبح یک نفر ۱۰ دقیقه به بار زنگ می‌زد به گوشیم ولی حرف نمی‌زد... تا این که ساعت ۷:۴۰ فهمیدم آلام گوشیمه!

دور دنیا

آتش نشانی که حوصله‌اش سر رفت!



آدیتی سنترال- پسر ۱۹ ساله آمریکایی که به صورت داوطلبانه در آتش نشانی کار می‌کرد، از این که هیچ آتش سوزی ای در پنسیلوانیا اتفاق نمی‌افتاد، حوصله‌اش سر رفت و خودش دو خانه را به آتش کشید تا به عنوان ناجی، هیجان این کار را تجربه کند! بعد از آتش گرفتن این دو خانه، ماموران فیلم‌های دوربین مدار بسته را به همسایه‌ها نشان دادند و همگی پسر جوان را که خودش هم به جرمش اعتراف کرده بود، به عنوان متهم شناسایی کردند. او محکوم به حبس و پرداخت جریمه نقدی شد.

شرط بندی عجیب



دیلی میل – Rory Young مرد جوان استرالیایی که ادعا کرده بود می‌تواند ۳۰ روز را تاریکی و تنهایی مطلق در یک اتاق کوچک شش متری بدون هیچ گونه ارتباطی با دنیای خارج و آدم‌ها زندگی کند، تصمیم گرفت تا در ازای گرفتن مبلغ ۱۰۰ هزار دلار از دوستانش این کار را اجرایی کند. دوستانش که مطمئن بودند او نمی‌تواند ۳۰ روز را بدون داشتن هیچ وسیله ارتباطی و الکترونیکی بگذراند، با استفاده از دوربین مدار بسته در تمام مدت ۲۴ ساعت او را تحت نظر قرار دادند. در کمال تعجب شرط را باختند و مجبور به پرداخت وجه شدند.

شعر طنز

کافه‌ها ا قرق نکن عسلک!

امیر حسین خوش حال |شاعر و طنزپرداز

می‌روی کافه با رفیقانت
عکس‌گیری برای مامانت
کافه‌ها ا قرق نکن عسلک
ژست هایت قشنگ و مقبولند
مثلا اهل حال و شنگولند
بینتان هست گفت و گوی خنک
فکر کردی عجب خفن هستی؟
حرف‌داری و پرده‌ن هستی؟
می‌کنشی کُنت یا سبی‌بلک
آس و پاسی خودت نمی‌دانی
بدلیاسی خودت نمی‌دانی
ژست هایت دروغ‌هست و کلک
فکر کردی که شادو آزادی
خنده‌بی‌خودانه سردادی
یک نمکدان شدی بدون نمک

فقهه‌داری درون فنجانت
گشته کوتاه قذّ تنبات!
هی‌نگو چرت و کم‌بزن متلک
دوست هایت عجیب و سوسولند!
باغ‌های بدون محصولند
کافه‌ها ا قرق نکن عسلک
عصر هاتوی «منهتن» هستی؟
قذّ سیگار، جان من هستی؟
کافه‌ها ا قرق نکن عسلک
هی‌پلاسی خودت نمی‌دانی
بی‌کلاسی خودت نمی‌دانی
کافه‌ها ا قرق نکن عسلک
توی کار «کراش» استادی
اسب‌داری، زاصل افتادی
کافه‌ها ا قرق نکن عسلک

او بود که به‌جای ۲۵ آگوست، ۳۰ آگوست را نشان می‌داد. ماجرای این اتفاق مهم توسط سربازان در همه جا پیچید به‌طوری که خبرنگاران روزنامه‌های مهم شیلی و حتی آمریکا برای مصاحبه با او سرازیر شدند. اما والدز در پاسخ به سوالات همه‌شان سکوت می‌کردومی‌گفت هیچ اتفاق خاصی برایش نیفتاده‌است. برخی مدعی شدند که او تهدید شده بود در باره این ماجرا با هیچ‌کس صحبت نکند. عده‌ای گفتند سربازانش در همان روزهای اول گفته بودند والدز تمام ماجرا را به آن‌ها گفته بود. حتی او برای به‌خطر آوردن ماجرا هیپنوتیزم شد. شاید او توسط موجوداتی بیگانه روده و به‌سیاره‌ای دیگر برده شده و ۵ روز در آن جا مانده بود و آن موجودات اطلاعات بسیار مهمی را درباره انسان، زمین و آینده به او گفته بودند. دانشمندان امیدوارند شاید حالا که سال‌ها از این ماجرا گذشته، والدز که هنوز زنده است به حرف‌آید و پرده از این راز بزرگ بگشاید.

منبع: ufoinsight



گاردین|زندگی در سبیری

تفال

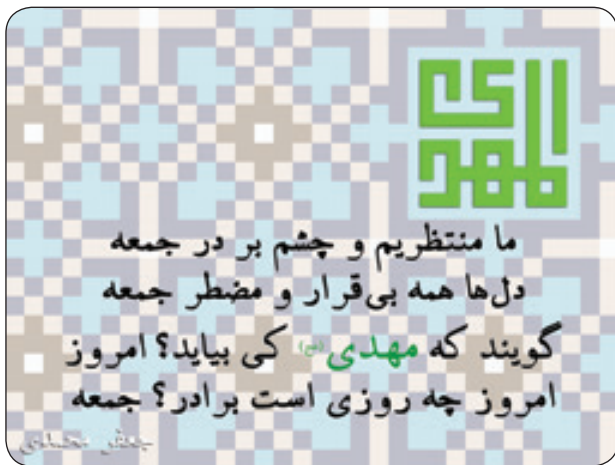
ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم

که لاله می‌دمد از خون دیده‌فرهاد

مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر

که تا بزاد و بشد جام می‌ز کف ننهاد

فتوشعر انتظار



کله جغوکی

آق کمال بادی بیلدینگ می‌شود

آق کمال |همه کاره و هیچ‌کاره

هفته پیش گفتُم که عیال اسمم ره تو یَگ کلاس بدنسازی نوشت تا بَرُم بلکُم لاغر بَرُم. مویم توقع داشتم آخر دوره حالا در حد آر نولند نه، ولی در حد رونالدو با سیکس‌پک بیام بیرون. بری‌همی هم جلسه اول یَگ ساک‌ورزشی ورداشتم و لباس و کفش و حوله و دستکش و کمربند و مچ‌بند و هر چی از ای چیزای بادی بیلدینگ لازِم بود رخنم توش و یَگ قمقمه هم پر از آب لیمو کر دُم و رفتم باشگاه. فکر مکر دُم ورزش‌های هوازی یعنی وسط هر ست وزنه‌زدن باید بَرُم دم در یَگ کم هوا بیکشیم بالا و باز برگردم سر هالتر و دمبل.

هم پامه گذاشتم تو سالن و صدای اوپس اوپس ره شنیدم، ناخودآگاه کو لُم باد کرد و جلو بازورم ورم کرد و زیر بغلام آمد بالا. رفتم که تو توقع داشتم یَگ عده داداشی ببینم که با دادو فریاد درن وزنه‌مزنن، اشتباه هم نم‌زنن، ولی چشمتان روز بد نبینه... دیدم یَگ عده پیرمردور هم جمع رفتن و دارن مگن و مخندن. انا حالا خوب رفتم. یعنی میانگین سنی‌شان حدود ۱۰۰ سال بود. جون‌ترین‌شان ده‌سال از آقا بزرگم بزرگ‌تر بود. حالا ماره‌مگی، فشم خوابید. فکر کر دُم اشتباهی در خانه سال‌مندان ره وا کر دُم. رفتم دفتر مدیرش و گفتُم موره این جابجیت نام کردن؟ یَگ آقای خوش‌برخوردی گفت: «درست اومدی پسرَم، برو لباس هاتو عوض کن الان کلاس شروع میشه.» تو دلم گفتُم کلاس چیه دگه، ای آقا بزرگا بپنن یَگ دور تو سالن راه‌برن خودش هنره!

همه جمع رفتم و خوشبختانه چندتا همسن خودم هم آمدن. ولی بنده‌های خدا هر کدوم یَگ ورشان کج بود، یکی دیکس داشت، یکی آرتروز، یکی سیانیک و... مر بی آمد و یَگ کم‌نر مش داد و گفت بُدون، هم سوتِه ره که زد، دیدم آقا بزرگا آن‌چنان مَدُون که غزال تیزیا جلوشان کم می‌آورد! همو کج و کوله‌های مثل خودم هم از مو بهتر مدویدن و بالا و پایین مپریدن و خم و راست مرفتن. موره مگی، در حالی که داشتم فس‌فس مکر دُم و زن دیک بود جوئم در بره، دستمه به دیوار گرفتم که مر بی آمد کنارم و گفت: «به این زودی خسته‌شدی پیرمرد؟» گفتم: «خسته که... نرفتم... فقط... یَگ کم... بدتم... افت کرده...» خندید و گفت: «بیا بریم به بر نامه مبتدی بهت بدم.»

سرتانه در دنیا بَرُم، یاداتن باشه از رو قیافه کسی ره قضاوت نکنن. مویم روزی یَگ ربع تر دمیل مُرم، ده دقیقه هم دو چرخه واسکی فضایی ولی تا فردا شبش باید استراحت کُئم!

ماوشما

راه‌ار تباطی‌با ما: پیامک ۰۹۹۹۲۰۰۰ و تلگرام ۰۹۳۵۳۴۳۹۴۵۷۶

● زندگی سلام مهربان، من یک کاسب جانبازم که صبح ساعت ۵ واسه تخلیه بار میرم. خواستم بگم سه دختر شیرین دارم، مولود، مونس، زهرا و مادر مهربون شون. آق کمال: مو کاره‌ای نبودم، دست خواجه حافظ شیرازی درد نکنه! واسه من صبر دارن و تحمل!

● چقدر خوبه که در مارپیچ نام یک شاعر یا مرجع یا زیگرو... و گنجانده شود. **حسن زاده‌مهینه**

● ۲۳ دی تولد همکار عزیزمان خانم ستاره ایمانی را بهشون تبریک می‌گیم.

پرسنل مالی و خانم انوری

مارپیچ(سختی ۲۶)

